

مونیخ

«منوچهر» در مونیخ!

«کنفرانس امنیتی مونیخ»، امسال نیز همچون سال‌های گذشته برگزار شد، هر چند به دلیل حساسیت‌هایی که در اطراف مسائلی همچون «بمب اتمی» حکومت اسلامی، و سیاست‌های اتخاذی در افغانستان ایجاد شده، کنفرانس امسال با هیاهوی بیشتری همراه است! ولی این «هیاهو» به هیچ عنوان نشاندهنده اتخاذ موضع ویژه‌ای در پایان این «کنفرانس» نمی‌باید تلقی شود. کنفرانس امنیتی مونیخ نوعی گردهمایی است که به تدریج، پس از فروپاشی اتحاد شوروی تبدیل به یک «باشگاه بین‌المللی» شده، باشگاهی که دوست دارد در نظام رسانه‌ای جهان به خود نقشی «امنیتی» اعطا کند! مدیریت کنفرانس امسال را «ولفگنگ ایشینگر»، سفیر سابق آلمان فدرال در انگلستان و ایالات متحد بر



«عاشقانه - جانانه» حکومت اسلامی و آمریکا، کار همچنانکه شاهدیم به «جنگ زرگری» کشیده شود؛ در کنفرانس کذا نیز در اظهارات آقای ایشینگر همین اصل کلی رعایت شده.

آقای احمدی نژاد، رئیس جمهور «منتخب» حکومت اسلامی، با سخنرانی‌ای که چند شب پیش در سیمای جمکران ایراد کردند، و در آن رسماً تبادل سوخت را طرحی قابل اجراء معرفی نمودند، در عمل آب به لانه مورچگان انداختند. و بی دلیل نیست که هم آقای «ایشینگر» جیغ و دادشان درآمده، هم وزیر امور خارجه آلمان فدرال، ایران را «حیله‌گر» می خواند، هم آقای

عهده گرفته؛ و از همین خلاصه می باید حدیث مفصل را در مورد اهداف واقعی این کنفرانس از پیش «خواند»! چرا که آقای «ایشینگر»، نه تنها تحصیل کرده کشورهای انگلوساکسون هستند که عملاً تمامی دوران «خدمات دولتی» خود را در آمریکا و انگلستان سپری کرده اند. خلاصه ایشان یک آمریکائی تمام عیار تشریف دارند که مثل ژنرال آیزنهاور وقتی عصبانی می شوند آلمانی حرف می زنند! دلیل حملات تند و شدید ایشان به حکومت اسلامی را می باید در «روابط دوستانه» ایشان با انگلوساکسون ها جستجو کرد. البته هر گز نمی گردو نیست، در نتیجه هر دعوائی هم الزاماً نشانه «تقابل» میان اهداف واقعی طرفین نمی باید تلقی شود! خصوصاً زمانیکه، همچون نمونه روابط

گیتس، وزیر دفاع ایالات متحد «دست‌یابی به توافق با ایران را قابل تردید ارزیابی می‌کند»، و هم رئیس آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای در مونیخ اظهار می‌دارد:

«[...] وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران پیشنهاد تازه‌ای در این خصوص به وی ارائه نکرده است.»
رادیو فردا، ۶ فوریه ۲۰۱۰

مسلم است که آقای منوچهر متکی «طرحی» برای ارائه ندارند! «طرح» در دست آمریکا است؛ این واشنگتن است که بر محور تحمیل یک «ایران اتمی» بر فضای منطقه، قصد باجگیری از کشورهای خاورمیانه و خصوصاً روسیه و هند را دارد. در نتیجه، زمانیکه در برابر سخنرانی احمدی‌نژاد فریادهای ایشینگ و وزیر امور خارجه آلمان به آسمان می‌رسد، می‌باید قبول کرد که آمریکا و نوجه‌های اروپائی‌اش «طرحی» ارائه نداده‌اند، قصد ارائه چنین طرحی نیز در میان نیست! نتیجتاً نوکران آمریکا در تهران، به طبع اولی در این کنفرانس حرفی برای گفتن نخواهند داشت.

با این وجود، پس از تغییر رژیم سیاسی در روسیه، حکومت اسلامی نیز مجبور به قبول تغییراتی در روابط پنهان «عاشقانه - دوآتشه» خود با کشورهای غرب، خصوصاً با انگلستان و آمریکا شد. در چارچوب همین تغییرات، دولت‌ها در تهران دیگر نمی‌توانند همچون گذشته، به صورت دست بسته مسائلی اقتصادی، اهرم‌های مالی و حتی لایه‌های دفاعی کشور را در حیطه نظارت مستقیم و بی‌قید و شرط واشنگتن رها کنند. مرزهای شمالی کشور «گشوده» شده، و روابط حکومت اسلامی خواه‌ناخواه بر مسائل کشور روسیه تأثیر مستقیم می‌گذارد، و در همین راستا روسیه نیز جهت حفظ منافع خود پای در این درگیری گذاشته. خلاصه بگوئیم، دوران خوش «امام‌روشن‌ضمیر» میرحسین موسوی و «اکبرشاه» دیگر سپری شده، و دولت احمدی‌نژاد بالاجبار و در چارچوب همان اصول کهن «حسن همجواری» با مسکو و دهلی‌نو روابط جدیدی برقرار کرده. از قضای روزگار همین روابط «جدید» با مسکو و دهلی‌نو است که موضوع «زدوخورده‌های» خیابانی میان طرفین در ایران شده.

نیازی به توضیح نیست ولی زدوخوردهای کذا، در افکار عمومی و نظام رسانه‌ای با «تقلب انتخاباتی» گره خورده! گروه‌هایی از نانخورهای ایالات متحد، تحت عنوان نویسنده، تحلیل‌گر و فیلسوف و جامعه‌شناس در بوق این «جنبش سبز» می‌دمند و گروهی از همه جا بی‌خبر نیز برای برقراری «حق و عدالت» همچون ۲۸ مرداد و ۲۲ بهمن سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۵۷، به خیابان گردی افتاده‌اند! البته به استنباط ما این بساط دیگر نمی‌تواند به نتایج کودتاهای مذکور دست یابد.

و دقیقاً از آنجا که دیگر نمی‌توان «مسائل» استراتژیک در ارتباط با ایران و مرزهای کشور را در چنین شرایطی کاملاً در اختیار و کنترل واشنگتن رها کرد، آقای احمدی‌نژاد مجبور می‌شوند یک «سخنرانی» نیز چاشنی «کنفرانس امنیتی مونیخ» بفرمایند، «سخنرانی‌ای» که به شدت از طرف اربابان حکومت اسلامی در غرب مورد حمله قرار می‌گیرد؛ این عکس‌العمل کاملاً قابل پیش‌بینی بود.

از طرف دیگر، در داخل نیز نانخورهای واشنگتن سروصدای زیادی در اطراف همین «سخنرانی» به راه انداخته‌اند. روزی نامه کیهان، که به طرفداری از احمدی‌نژاد و علی‌خامنه‌ای «شهرت» فراوان پیدا کرده، و در عمل یکی از «بولتن‌های» حکومت اسلامی را تحت عنوان روزنامه منتشر می‌کند، در «یادداشت روز» خود، مورخ ۱۷ بهمن ماه سالجاری شدیداً به آقای احمدی‌نژاد حمله کرده. این روزنامه ادعا می‌کند که این امکان وجود دارد که از غرب «رودست» بخوریم! و اینکه خلاصه اگر «سوخت‌مان» را گرفتند و سوخت راکتور ندادند چه خواهیم کرد؟ در پایان همین «یادداشت» سرپرست کیهان خطاب به احمدی‌نژاد می‌نویسد:

«[...] مبدا خدای نخواست، در کنار حضرتعالی کسانی یافت شوند که به جسم در میان شما و به دل در حلقه دیگران باشند!»

بله، همانطور که می‌بینیم این آسمان‌ورسمان بافتن‌ها فقط چند اصل کلی را دنبال می‌کند. در درجه نخست، فرض می‌کنیم که این سوخت ۳ درصدی چون دیگر «قابلیت‌های» نظامی جمکران شایعه‌پرداز نیست و وجود واقعی دارد!

پس می‌باید از کسانی که در اطراف این «اورانیوم» هیاهو به راه انداخته‌اند پرسید، اورانیوم ۳ درصدی که در حد «زباله» اتمی هم نیست، و حتی به درد سوخت یک نیروگاه عادی نمی‌خورد، اصولاً به چه کار شما می‌آید؟ این «پیشرفت‌ها» چیست که اینهمه در بوق و کرنا کرده‌اید؟ چرا ادعا دارید که این «اکسیر نایاب» را دیگران می‌خواهند از دست‌تان به در آورند؟ باید به این بلندگوها گفت، «احمق» تصور کردن ملت ایران حد و حدودی دارد، اگر در قدیم لات‌بازی برای بعضی‌ها نان و گوشت می‌آورد، امروز با در نظر گرفتن شرایط استراتژیک فعلی این بساط فقط می‌تواند توسری و اردنگی به همراه داشته باشد.

در ثانی، همانطور که بالاتر گفتیم، موضع‌گیری احمدی‌نژاد هر چند روزی‌نامه کیهان بخواهد آنرا تحت تأثیر «مشائی» معرفی کند، تحت تأثیر مسائلی به مراتب مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر قرار گرفته؛ حضور و یا عدم حضور «مشائی» بر این مسائل تأثیری نخواهد گذاشت. و در آخر امر دیدیم که حکومت اسلامی جهت نشان دادن «حسن نیت» خود به طرف‌های منطقه‌ای، و نه کشورهای غرب مجبور شد دست وزیر امور خارجه را گرفته وی را روانه «مونیک» کند. و در همین شرایط آقای «ایشینگر»، میزبان کنفرانس کذا که اصولاً خواستار حضور وزیر از طرف کابینه جمکران در این «نشست» نبود، مجبور شد تحت تحکم قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای حکومت اسلامی را در چنین سطحی در مونیک شرکت دهد!

باید قبول کرد که یکی از دلایل جیغ‌وفریادهای «ایشینگر»، همین توسری‌ای است که از مسکو و دهلی‌نو دریافت کرده. ایشان که قرار بود در برابر یک کارمند وزارت امور خارجه جمکران باد در غبغب‌شان بیاندازند و هارت‌وپورت فراوان بکنند، پس از دریافت توسری کذا مجبور شدند رسماً از وزیر امور خارجه حکومت اسلامی، در حد وزراء پذیرائی هم به عمل بیاورند! خودتان را بگذارید جای این «ایشینگر» بدبخت، شما بودید داد‌وفریاد نمی‌کردید؟

با این وجود می‌باید قبول کرد که دولت فعلی روسیه در برابر غرب، تا آنجا که مربوط به بهره‌برداری از نیروگاه بوشهر می‌شود، تا حدودی کوتاه آمده. چرا که عملاً در نظام رسانه‌ای غرب سخنی از نیروگاه بوشهر به میان نمی‌آید، و مسئله بیشتر به رآکتور «تهران» محدود مانده. می‌دانیم که از سال‌ها پیش یک رآکتور آزمایشی از طرف دانشگاه تهران در خیابان امیرآباد سابق ساخته شده بود. البته این «رآکتور» بیشتر نمایشی است، به هیچ عنوان به درد تولید برق و یا هیچ نوع فعالیت جدی «هسته‌ای» نمی‌خورد؛ و معلوم نیست به چه دلیل بساط بده بستان اورانیوم «۲۰ درصدی» از طرف رسانه‌های غرب جهت تغذیه این «رآکتور» معرفی می‌شود.

ولی کنفرانس مونیک امسال با پرسش‌های بسیار جدی روبروست، و شرکت‌کنندگان اصلی آن یعنی رهبران غربی، برای این پرسش‌ها پاسخی نخواهند یافت. همانطور که شاهدیم بحران مالی بار دیگر دماغش را از سوراخ بیرون گذاشته. مسئله دیگر این نیست که بهره پول را بالا ببریم یا پائین بیاوریم؛ اغلب دولت‌های غرب به دلیل کسربودجه‌های نجومی در برابر بانک‌ها ورشکسته شده‌اند، و اگر در رسانه‌های رسمی این تمایل را می‌بینیم که در اتحادیه اروپا فقط دولت‌های یونان، اسپانیا و پرتغال را در فروپاشی کامل مالی و اقتصادی معرفی کنند، در عمل تمامی دولت‌های اروپای غربی، حتی انگلستان و فرانسه در همین وضعیت به سر می‌برند! فقط سروصدای‌اش را در نیاورده‌اند.

از طرف دیگر، آمریکا با کسری بودجه هولناکی که در برخی گمانه‌ها به بیش از ۲ هزار میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰ بالغ خواهد شد، در عمل رکورد عجیبی در کسری بودجه بر جای می‌گذارد. دولت اوپاما که با یک رئیس سپاه‌پوست و برنامه‌ای «سوسیالیست‌نما» قرار بود سر ملت آمریکا شیره بمالد و از فروپاشی‌های درونی جلوگیری به عمل آورد، امروز در برابر یک سؤال بسیار جدی قرار گرفته. سئوالی که جواب آن را فقط در چارچوب یک تجدیدنظر کلی در ساختار اقتصادی و مالی آمریکا

می‌توان یافت. سؤال اینست: برای کشوری که ساختار اقتصادی‌اش در چارچوب جنگ‌افروزی، و گسترش بی‌رویه «مصرف» در داخل شکل گرفته، زمانیکه شکست‌های عمیق سیاسی و استراتژیک و نظامی جنگ در خارج را با شکست نظامی همزاد و همراه نموده، و فروپاشی پدیده «مصرف از طریق اعتبار» گسترش هر گونه مصرف داخلی را تهدید می‌کند، راه خروج از بحران چیست؟

به جرأت بگوئیم، راه خروج در ساختار کنونی وجود ندارد. یا این ساختار تغییر می‌کند، یا آمریکا دست در دست متحدان‌اش در سرانجام سقوط قرار خواهد گرفت. امروز بازگشت رونق اقتصادی، به شیوه‌ای که طی ۶۰ سال گذشته و به صورت «دوره‌ای» تجربه شده بود، دیگر امکانپذیر نیست. در ثانی، نقش قدرت‌های بزرگ اقتصادی همچون چین، هند و روسیه تا آنجا گسترش یافته که آمریکا بدون همکاری با این کشورها قادر به حفظ یک نظام اقتصادی در سطح جهانی نخواهد بود. ولی می‌دانیم الگوئی که ایالات متحد خود را به آن «متعهد» می‌داند، فقط همان الگوی ریگان‌سیسم و تاچریسم است. حال به طور مثال می‌باید دید در شرایطی که چین به احتمال زیاد در آخر سال جاری، در اقتصاد جهانی از نظر تولید ناخالص ملی جایگاه ژاپن را در دومین مرتبه جهانی به خود اختصاص خواهد داد، دامن زدن به تنش در روابط «پکن - واشنگتن» چه دردی از دردهای کاخ سفید درمان خواهد کرد؟

ولی بحران «چین - آمریکا» فقط یک زاویه بسیار محدود از مسائل فعلی است. آمریکا حتی دیگر قادر به تحمل وزن «سیاسی - استراتژیکی» که همکاری‌های واشنگتن با اتحادیه اروپا برای‌اش به ارمغان می‌آورد، نخواهد بود. آنان که در اروپا، در آغاز کار اوپاما، به دلیل رنگ پوست او و یا به هر دلیل دیگری، سخن از «بهار روابط آمریکا - اروپا» به میان می‌آوردند، امروز که اوپاما به بهانه‌های مختلف از شرکت در «نشست آمریکا - اتحادیه اروپا» که در ماه مه آینده در اسپانیا برگزار می‌شود، سر باز می‌زند مسلماً می‌باید «پائیز روابط» را ببینند. البته کاخ سفید عنوان می‌کند که آقای اوپاما «گرفتار» مسائل داخلی‌اند، ولی تقریباً همزمان با لغو سفر ایشان به اروپا، سفر دیگری به

استرالیا و اندونزی بدون آنکه «گرفتاری‌های» داخلی ممانعتی ایجاد کند، «برنامه‌ریزی» می‌شود!

خلاصه کلام این مختصر را در مورد آمریکا گفتیم تا چند مسئله در ارتباط با کشور ایران روشن‌تر شود. مهم‌ترین مطلب این است که آمریکا چه رئیس‌جمهورش را به اسپانیا بفرستد و چه نفرستد به معنای واقعی کلمه پای در بحران‌های داخلی گذاشته و این بحران‌ها ریشه در روابط اقتصادی و مالی‌ای دارد که خارج از مرزها و تحت نظارت روابط «جنگ‌سرد» از سال‌ها پیش پایه‌ریزی شده است. ارتباط ویژه آمریکا با حکومت اسلامی نیز یکی از همین روابط ویژه می‌باید تلقی شود. جالب اینجاست که به دلیل عقب‌نشینی‌های پیاپی آمریکا، و «پرداختن به مسائل داخلی»، هم اهرم‌های سیاست‌گذاری کاخ سفید در سطح جهانی ضعیف‌تر می‌شود، و هم بحران داخلی که به دلیل ضعف شدید در سیاست خارجی ایجاد شده، افزایش خواهد یافت. در نتیجه زمانیکه آمریکا از مدیریت مناطق تحت نفوذ خود اینچنین عاجز می‌شود، طبیعی است که می‌باید منتظر جابجائی‌های تماشائی در سطوح مختلف در حکومت‌های دست‌نشانده‌اش باشیم.

بساطی که اخیراً آمریکا تحت عنوان «جنبش سبز» در ایران به راه انداخته، در عمل جهت‌پیشگیری از به خطر افتادن منافع اصلی غرب در چارچوب همین جابجائی‌هاست. به استنباط ما این سیاست اینک به طور کلی شکست خورده، و جنبش سبز نمی‌تواند پای در مسیری بگذارد که به صورت یک‌جانبه و معهود منافع غرب را در حکومت اسلامی دست نخورده نگاه دارد. و اینجاست مسئله اصلی ملت ایران که چگونه خواهد توانست از شرایط ایجاد شده در چارچوب منافع ملی بهره‌برداری کند.